



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال چهاردهم، شماره ۳۱، زمستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۲۱-۱۰۱

تحلیل محتوایی و زبانی مفاخره‌ای بدیع از پیامبر (ص) به روایت نجم‌الدین رازی^۱

علی شهلازاده^۲

میرجلیل اکرمی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۳۰

چکیده

پیش‌بینی‌ناپذیر بودن نمودهای گوناگون ادب غنایی که ریشه در تجلیات بی‌حد و حصر عواطف انسانی دارد، تقویت‌کننده این ذهنیت است که هر لحظه، در گوشه و کنار آثار مختلف، امکان بروز نمونه‌ای نو و حتی ناشناخته از این نوع ادبی در یکی از زیرشاخه‌های فراوانش وجود دارد. یکی از این نمونه‌های محتمل، مفاخره‌ای است بدیع که نجم‌الدین رازی از زبان پیامبر (ص) به رشته تحریر درآورده است. طبیعی است که جایگاه منحصر به فرد مفاخره‌گر در همه جنبه‌های محتوایی و زبانی قطعه اشاره شده مؤثر بوده باشد. قدرت نویسندگی و ارادت قلبی مؤلف مرصاد/عباد نیز بی‌تردید بر تأثیر هرچه بیشتر این مفاخره فرضی افزوده است. در این مقاله، ضمن استخراج و معرفی این قطعه ویژه، آنچه که از نظر محتوا

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2022.41872.2404

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20089384.1401.14.31.4.5

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول). alishahlazadeh1370@gmail.com

۳. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. m-akrami@tabrizu.ac.ir

و مؤلفه‌های زبانی موجب برجستگی و امتیاز این مفاخره نسبت به سایر مفاخرات مرسوم و متداول ادب فارسی می‌شود، با توجه به جایگاه بی‌بدیل پیامبر و الامقام (ص) در مقام مفاخره‌گر، ارائه و تحلیل خواهد شد.

واژه‌های کلیدی: پیامبر (ص)، ادب غنایی، مفاخره، نجم‌الدین رازی، مرصادالعباد.

۱- مقدمه

در شناساندن مبانی ادب غنایی، گاهی به محوریت «من غنایی» اشاره می‌شود. مقصود از این تعبیر فهم کاملاً شخصی فرد از مسئله پیش‌رو و بیان مسئله به شیوه و مهارت خویش است. در توضیح اصطلاح «من غنایی» در کتاب شعر غنایی به نقل از الیزابت ایوها^۱ آمده است:

شعر غنایی ضرورتاً اندیشه‌ها و احساسات شاعر را ارائه نمی‌دهد، اما اندیشه‌ها و احساسات هیچ کس دیگر را نیز اظهار نمی‌کند. این امر سبب می‌شود که اشعار غنایی از تک‌گویی نمایشی متمایز باشند؛ یک ویژگی مشخص «من» غنایی دقیقاً وجود همین ابهام است که به خواننده اجازه می‌دهد گاهی «من» را با شاعر برابر پندارد؛ همسان‌پنداری «من» با خود یا او، یا دیدن آن به صورت «من» فراگیر (بروستر، ۱۳۹۵: ۵۳).

از زمره اقسام ادب غنایی که «من غنایی» بیشترین فاصله را از دیگری و بیشترین قرابت را با شخص گوینده دارد، «مفاخره» است. امیری خراسانی (۱۳۸۳: ۱۳) پس از ارائه چندین تعریف برای مفاخره از منابع عربی و فارسی، تعریف مفاخره را چنین جمع‌بندی می‌کند: «هرگاه کسی به نحوی از انحاء یکی از ویژگی‌های خود و اطرافیان خود را به راست یا دروغ برشمرد و دیگران را فاقد آن‌ها بداند و بدان وسیله بخواهد خود را بر دیگران ترجیح دهد و بدان مباهات کند و در نتیجه آن‌ها را به جدال و مبارزه فراخواند، به مفاخره روی آورده است.» اصلی‌ترین امتیاز این تعریف آن است که مفاخره‌گر را به شاعر و موضوع مفاخره را به توان شاعری منحصر نکرده است. به نظر می‌رسد هر کسی و در هر موقعیتی، به حق و به ناحق، اگر خودستایی کند، مفاخره کرده است.

مفاخره گاهی آزارنده می‌نماید، لیکن به‌نظر می‌رسد مفاخره از کسانی که به‌واقع چیزی برای عرضه دارند، تا حدودی قابل قبول است؛ به این معنا که اگر مفاخره‌گری خود را بستاید و در زمینه ستایش دارای امتیازاتی باشد، دیگران او را در کار خویش تا حدودی مصیب پنداشته و محکوم به غرور و خودبزرگ‌بینی نمی‌کنند. حتی اگر مفاخره شدت پیدا کند و به عرصه‌ای کشیده شود که از نظر روان‌شناسی به آن «نرگس‌انگی» گفته می‌شود و از این منظر مورد ارزش‌داری قرار گیرد، از آن جهت که نتیجه یکی از عواطف خاص انسانی است، همچنان از منظر جایگاهش در ادب غنایی مورد توجه است. شفیع‌کدکنی (۱۳۹۴: ۴۵) در این باب چنین تفسیری دارد: «اگر نشانه‌های حس نرگس‌انگی را در دیگر انسان‌ها و دیگر بزرگان کمتر مشاهده می‌کنیم، به این معنا نیست که آن‌ها فاقد این حس بوده‌اند، بلکه به این معناست که این احساس در ایشان مجال ظهور کمتری یافته یا آن‌ها آگاهانه توانسته‌اند از ظهور آن جلوگیری به عمل آورند.» در نهایت، فارغ از داوری اخلاقی در باب انگیزه‌های روانی اولیه مفاخره و سوء تأثیرات احتمالی تبعی آن، مفاخره گونه‌ای از کلام ادبی است که برخی اصرار دارند آن را از فروع ادب حماسی بدانند و برخی با نگاهی عام‌تر ادب غنایی را مادر مفاخره می‌دانند. چراکه عاطفه و احساس از مبانی مهم حماسه‌سرایی نیست، لیکن برای ادب غنایی به جد مسئله‌ای هویتی به‌شمار می‌آید.

شیخ نجم‌الدین رازی مؤلف *مرصادالعباد* در فصل چهارم از باب سوم کتاب، مناسب نقل قولی از رسول اکرم (ص) ناگهان روند جمله‌بندی‌ها را تغییر می‌دهد و پیامبر (ص) را از زبان ایشان و با استناد به فرمایش‌هایی از ایشان می‌ستاید.

این سر دلبری که در حدیث دیگری آمده است، تا آنجا که به ادب غنایی مرتبط می‌شود، از دو منظر حائز اهمیت است؛ نخست آنکه نشان‌دهنده عمق ارادت نویسنده نسبت به پیامبر خویش است که از شدت شیفتگی، برای لحظاتی چند، چنان احساس انحلال در وجود نبی (ص) به او دست داده که ناخودآگاه از زبان پیامبر به ستایش ایشان پرداخته است. این موقعیت فرضی ایجادگر تصویری است از آنکه اگر رسول اکرم (ص) مفاخره‌ای می‌فرمودند، این مفاخره دست‌کم به روایت نجم‌الدین رازی چنین معنا و صورتی می‌توانست داشته باشد. دیگر آنکه جایگاه ممتاز پیامبر (ص) در مقام مفاخره‌گر، بی‌تردید تأثیر خود را در مبانی و مصادیق مفاخره‌نویسی به جا نهاده و کیفیت متفاوت و

منحصر به فرد به متن داده است. مضاف بر اینکه قطعه مورد اشاره، منتخب از متن اثری منشور است و مفاخره‌های منشور به طور کلی در حوزه تحقیقات ادبی مغفول و ظرفیت‌شان در ابراز عواطف خودستایانه، ناشناخته مانده است. این مقاله می‌کوشد ضمن استخراج و معرفی این مفاخره از متن *مرصادالعباد*، با در نظر داشتن موقعیت یگانه مفاخره‌گر (من غنایی)، جنبه‌های محتوایی و مؤلفه‌های زبانی آن را بررسی کند.

۲- پیشینه پژوهش

در کتاب *مفاخره در شعر فارسی* دو فصل با عناوین «مفاخرات مذهبی» و «مفاخرات ذوقی»، حالی (عرفانی) (شطحات)» به موضوعی مشابه این مقاله اختصاص داده شده است، لیکن در این دو فصل تمرکز بر مفاخرات شاعران بوده و هیچ اشاره‌ای به مفاخره‌ای که از زبان رسول اکرم (ص) نوشته شده باشد، وجود ندارد (نک. امیری خراسانی، ۱۳۸۳: ۱۴۴-۹۵). شفیع‌کی کدکنی نیز در کتاب *در هرگز و همیشه انسان* بحثی مختصر در باب «حس نرگسانگی خواجه عبدالله انصاری» آورده است که بخشی از این نوشتار در مقاله حاضر مورد استفاده قرار گرفت، لیکن ارتباطی با پیامبر (ص) ندارد.

مجله *پژوهش زبان و ادبیات فارسی* یکی از شماره‌های خود (شماره ۹ از دوره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۶) را به بازتاب شخصیت رسول اکرم (ص) در متون نظم و نثر فارسی اختصاص داده است. بدیهی است که مقالات موجود در این شماره تلاش دارند توصیفات تفخیم‌آمیز از پیامبر (ص) را بررسی نمایند و برخی از این مقالات البته متوجه متون عرفانی اعم از *کشف‌المحجوب*، آثار سنایی و عطار و... هستند، اما هیچ یک بعد مفاخره‌ای کلام پیامبر را در نظر نداشته‌اند. در واقع در تمام این پژوهش‌ها همواره پیامبر (ص) از زبان دیگری توصیف می‌شوند و این قسم از کلام غنایی ذیل عنوان نعت و منقبت شناخته می‌شود، نه مفاخره. دیگر مقالات متفرق در سایر نشریات نیز از همین خصیصه برخوردارند. بنابراین می‌توان گفت پرداختن به مفاخره‌های منقول و یا فرضی رسول اکرم (ص) از منظر ادبی و به ویژه زبانی، رویکردی نوین به میراث ستر به‌جامانده از ایشان است.

۳- مفاخره پیامبرانه

پیامبر اسلام (ص) محبوب‌ترین چهره انسانی است که در ساحت ادب فارسی توصیف شده

است. جز ایشان، هیچ کس با این جامعیت و البته خلوص، مورد تعظیم شاعران و نویسندگان نبوده است. این عشق دین مدارانه در آثار عرفانی مسئله‌ای محوری تر است. به گفته زرین کوب (۱۳۹۳: ۸۳): «مشایخ صوفیه و زهاد متشرّعه همواره حقیقت محمّدی را نمونه مطلق انسان کامل و تا حدی نظیر آنچه متألّهان نصاری در باب «کلمه» می‌گویند، موضوع عشق و تقدیس فوق‌العاده تلقی کرده‌اند و در تمام ادب و عرفان اسلامی، نشان این مایه محبت و تکریم فوق‌العاده همه جا جلوه دارد.» بدیهی است *نجم رازی* نیز همچون اسلاف و اخلاف خود، احترامی ویژه برای حضرت رسول (ص) قائل است. لیکن نعت پیامبر (ص) مطلبی است و مفاخره‌نویسی از زبان رسول (ص) مطلبی دیگر.

اطلاق عنوان مفاخره به قطعه‌ای که از زبان پیامبر (ص) روایت شده است، نیاز به ایضاح دارد. مفاخره، در بادی امر، فخر فروختن به داشته‌هایی است که با میزانی از بزرگنمایی توصیف می‌شود و در عین حال، این فخر فروختن گاهی از منظر اخلاقی عملی سنجیده و پسندیده به‌شمار نمی‌آید. این حکم اگرچه غالب است، مطلق نیست و مشخصاً بستگی به حال و جایگاه گوینده دارد. هنگامی که از رسول اکرم روایت می‌شود که: «لِی مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا یَسْعُنِی فِیهِ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِیُّ مُرْسَلٌ» (حسینی طهرانی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۱۱۷)، کسی این سخن را از آن جهت که مفاخره‌ای در آن مندرج است، نمی‌نگرد. شخصیتی چون رسول اکرم (ص) هر چه در وصف خود بگویند، همه صدق محض است، نه عاری از حقیقت و نه (خدای ناکرده) مشمول ارزش داوری منفی اخلاقی. در این وادی نیازی به کاستن و فزودن نیست و حتی شاید زیاده‌روی در این باب، اندکی خروج از برخی محدوده‌ها تلقی شود، چنانکه در سخن شطح‌گونه شمس تبریزی چنین احساسی به خواننده دست می‌دهد: «چند می‌گویی که من از محمد مستغنی هستم و به حق رسیده‌ام، حق از محمد مستغنی نیست» (شمس تبریزی، ۱۳۷۷: ۳۲۰). اما شیخ *نجم‌الدین* ادب‌شناسانه راه رفته است؛ بیان فخر پیامبر (ص) با استناد به فرمایش‌های ایشان در متن زیر مشهود است:

من نسبت خود از دنیا و آخرت و هشت بهشت آن روز بریدم که نسب «أنا من الله» درست کردم، لاجرم هر نسب که به حدود تعلق دارد، منقطع شود و نسب من باقی ماند که «كُلُّ حَسَبٍ یَنْقَطِعُ إِلَّا حَسَبِی وَ نَسَبِی» و دیگران را می‌فرمود «فلا انساب بینهم یومئذٍ و لا یتسائلون». گوی اولیت و مسابقت در هر میدان من ربوده‌ام. اگر در فطرت اولی بود، اول نوباوه‌ای که بر شجره فطرت پدید آمد من بودم که «اول ما خلق الله

نوری» و اگر بر دشت قیامت باشد، اول گوهر که سر از صدف خاک برآرد من باشم که «أنا أولُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، اگر در مقام شفاعت جویی اول کسی که غرقه گشتگان دریای معصیت را به شفاعت دستگیری کند، من باشم که «أنا أولُ شافعٍ و أولُ مُشَفَّعٍ»، و اگر به پیشروی و پیشوایی صراط گویی اول کسی که قدم بر تیزنای صراط نهد من باشم که «أنا أولُ مَنْ يَجُوزُ الصَّرَاطَ»، و اگر به صاحب‌منصبی صدر جنت خواهی اول کسی که بر مشاهده او در بهشت گشایند من باشم که «أنا أولُ مَنْ يُفْتَحُ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ» و اگر به سروری عاشقان و مقتدایی مشتاقان نگری اول عاشق صادق که دولت وصال معشوق یابد، من باشم که «أنا أولُ مَنْ يَتَجَلَّى لَهُ الرَّبُّ». این طرفه که این همه من باشم و مرا خود، من من نباشم «أَمَا أَنَا فَلَا أَقُولُ أَنَا» (نجم رازی: ۱۳۳-۱۳۴).

مفاخره، همچون مدح، متنی است که هدف کلی آن اسناد یک سلسله ارزش‌های مثبت به نهاد جمله‌هاست که در مورد خاص مفاخره نهاد جمله‌ها ضمیر اول شخص یا عناصری مرتبط با آن و منتهی به آن (از نظر ساختمان گروه اسمی) هستند. با این تفاوت که ارزش‌های اسنادشده به تناسب مسندالیه‌های خود افت و خیز دارند؛ به تعبیر اخوان ثالث (۱۳۸۷: ۱۲۳) «من شخصی و خصوصی اگرچه من است، اما مثقالی هزاران هزار خروار تفاوت بها دارد با من عمومی و اجتماعی و نیز با من عالی بشری تا چه رسد به من فوق بشری یعنی من برتران». محوریت این مفاخره با والاترین نمودار «من برتران» است. در ادامه موضوعات و شیوه‌های زبانی اسناد این ارزش‌های مثبت و منحصر به فرد بررسی می‌شوند.

۳-۱ تحلیل محتوایی مفاخره از زبان پیامبر (ص)

مفاخره‌ها را در دو دسته کلی می‌توان تقسیم کرد؛ دسته نخست خودستایی‌هایی هستند که در کشاکش رقابت‌ها و برای عرض اندام در برابر دیگران سروده یا نوشته شده‌اند. در این گونه مفاخره‌ها، به‌ویژه هنگامی که مخاطب کلام فردی مشخص و هدف آن فرو کوفتن او باشد، بخشی از کلام به تحقیر و توصیف منفی رقیب اختصاص داده می‌شود. برای نمونه:

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو	تو ندانی دال و ذال و را و زا و سین و شین
من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر	تو ندانی خواند «الاهی بصحنک فاصبحین»
من به فضل از تو فروزم تو به مال از من فروز	بهرتر است از مال، فضل و بهتر از دنیاست دین

(منوچهری، ۱۳۳۸: ۸۱)

در چنین موقعیتی، نفی دیگری، حتی آن دیگری که مشخصاً رویاروی مفاخره‌گر نایستاده است، از اولویت‌های متن به شمار می‌رود. در طرف مقابل، مفاخره‌هایی نیز هستند که تنها نتیجه احساس شگفتی و تحسین گوینده از خویش‌اند. به تعبیر مولانا جلال‌الدین، در این مواقع، گویی مفاخره‌گر، چون موجی برآمده و در دل خود فرو رفته‌است که عظمت خویش را بازیافته و زبان به ستایش خود گشوده:

موج برآید ز خود و در خود نظاره کند سجده‌کنان کای من من! آه چه بیرون ز حدی
(مولوی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۹۷۶)

مفاخره‌های عرفانی اغلب از قسم‌های اخیرند. یعنی مفاخره‌گر بدون توجه به نزاع‌های زمینی، اعتلای معنوی خود را دستمایه تفاخر قرار می‌دهد که مصداق غریب و لطیف آن را در دوبیتی معروف باباطاهر (۱۳۸۳: ۲۳) می‌توان دید:

مو آن بحر که در ظرف آمدستم چو نقطه بر سر حرف آمدستم
به هر الفی، الف‌قلدی بر آیو الف‌قلدم که در الف آمدستم

در این گونه مفاخره‌ها نیز گاه افراط در خودستایی کلام را به حدودی نزدیک می‌کند که در حوزه عرفان به آن شطحیات گفته می‌شود. شطحیات بایزید بسطامی از این جهت شهرتی ویژه دارد: «یکی پیش بایزید برخواند که «انَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ». گفت: بطش من از بطش او سخت‌تر است» (بقلی شیرازی، ۱۳۶۰: ۱۲۹). گویی مفاخره را هاضمه‌ای است که در صورت تجاوز از حدود آن، همچون برخی دیگر از اقسام کلام غنایی، به ظرافت تغییر عنوان می‌دهد.

متناسب با آنچه گفته شد، محتوای مفاخره فرضی پیامبر (ص) دارای سه ویژگی زیر است.

۳-۱-۱ بی‌توجهی به غیر

در این مفاخره، اشاره‌ای از سر نفی به هیچ فرد دیگر وجود ندارد. به تعبیر دیگر، پیامبر (ص) برای تبیین جایگاه خویش، نیاز به نفی دیگری ندارند، این واقعیت افاده‌گر دو معناست؛

۱. پیامبر (ص) با کسی نزاع ندارد تا اثبات خود را در نفی او بدانند.
۲. هیچ کس در سطحی نیست که نفی او برای رسول اکرم (ص) حائز اهمیت تلقی

گردد.

این دقیقه‌ای است که نظامی گنجه‌ای از سر شیفتگی به شخصیت پیامبر (ص) به آن توجه نکرده و ستایش ایشان را منوط به مقایسه با دیگر انبیا ساخته است:

اگر خضر بر آب حیوان گذشت	محمد ز سرچشمه جان گذشت
ز داود اگر دور درعی گذاشت	محمد ز دُرّاعه صد درع داشت
سلیمان اگر تخت بر باد بست	محمد ز بازیچه باد رست
وگر طارم موسی از طور بود	سراپرده احمد از نور بود
وگر مهد عیسی به گردون رسید	محمد خود از مهد بیرون پرید

(نظامی، ۱۳۹۸: ۹-۸)

نجم رازی در این قطعه، ذکر نام از هیچ کسی از جمله دیگر انبیا را لازم نمی‌بیند و آشکار است که از این منظر، آسیبی به استحکام مفاخره نرسیده، و موجب تقویت آن نیز شده است، زیرا مفاخره‌گر اساساً در جایگاهی است که نزدیک‌ترین افراد به او نیز همچنان بسیار از او دورند. به بیان مولانا جلال‌الدین (۱۳۸۶: ۶۲): «سخن در امن است که از امن تا امن فرقه‌های عظیم است. تفصیل محمد صلی الله علیه و سلم بر انبیا، آخر از روی امن باشد و اگر نه، جمله انبیا در امن اند و از خوف گذشته‌اند.»

۳-۱-۲ محوریت جایگاه رفیع و یگانه معنوی

محتوای متن برآمده از سلسله ارزش‌های مثبت، مطلق و منحصر به فردی است که تنها گوینده و نسبت‌دهنده آن‌ها به خویش، شخص رسول اکرم (ص) می‌توانست باشد و بس. جایگاه پیامبر از تمام مراحل آسمانی و زمینی برتر است، چه دنیوی و چه اخروی، چرا که ایشان بالاترین نسبت و منصب را داراست؛ او منسوب به خداست. چنین نسبتی از زمره اعتباریات نیست، زمان و مکان بر او غلبه نتواند کرد، پس در آن هنگام که تمام رشته‌ها و مواصلات گسسته می‌شود، نسبت الهی پیامبر (ص) باقی است. رسول اکرم (ص) سرآمد جهان هستی است. این مفهوم مکرر تمام نعوتی است که در حق ایشان نوشته شده است:

ز نور اوست اصل عرش و کرسی	چه کروی، چه روحانی، چه قدسی
طفیل اوست دنیا و آخرت هم	جهان از نور ذات اوست خرم

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۴، شماره ۳۱، زمستان ۱۴۰۱ / ۱۰۹

ز بود آفرینش اوست مقصود ز «لا» در عین «الا» اوست موجود
(عطار، ۱۳۸۸: ۱۱۸)

نجم رازی این سرآمدی و اولین بودگی را از زبان خود ایشان و به صورت حوزه‌بندی شده
(و نه کلی) تشریح می‌کند:

- آدم ابوالبشر نخستین خلقت بود، اما پیامبر اسلام (ص) نخستین فطرت است و حتی
نخستین مخلوق از نوع غیر انسانی آن؛ نور پیامبر (ص). پس از دو جهت رسول
اکرم (ص) بر آدم (ع) مقدم است.

- در پایان جهان و روز قیامت نیز نخست کسانی قدم به عرصهٔ پس از وجود خواهند
گذاشت که ارجمندتر باشند و در این زمینه نیز پیامبر اکرم (ص) ارجمندترین
است.

- شفاعت مقام برگزیدگان است که سخن و میانه‌داری آن‌ها مورد پذیرش خداوند
قرار خواهد گرفت، پس هیچ‌کس را آن حال و حالت نیز که شفیع برتر از پیامبر
یابد چرا که سخن هیچ‌کس در نزد خداوند مقبول‌تر از سخن وی نتواند بود.

- گذر از پل صراط آزمون و سنج‌های است که شیوهٔ بندگی افراد در جهان هستی
با آن محک زده خواهد شد، برای گذر بی‌دغدغه از این رهگذر، استوارترین قدم
از آن پیامبر اسلام (ص) خواهد بود.

- پایان این مسیر، ورود به بهشت و خلود در آن است؛ درهای بهشت نخست بر رسول
اکرم (ص) گشوده خواهد شد و ایشان صدرنشین آن حریم خواهند بود.

- اوج خواست عارفان «دولت وصال» است، این خواست برای دیگر سالکان
آرزوست، اما برای حضرتش امری است که هم در زمان زیست مادی حاصل آمد
و هم پس از آن.

- انتساب هر یک از موضوعات فوق به خویش، برای همگان ممتنع است و تنها وجود
مبارک پیامبر (ص) است که می‌تواند چنین توصیفی درباره خویش داشته باشد.

۳-۱-۳ لحاظ آداب عبودیت

مفاخره‌گران ادب فارسی، به تناسب زمینهٔ تولید متن، اغلب از شاعران، نویسندگان و
عارفان‌اند و سایر اصناف فرصت بسیار اندکی یافته‌اند تا مفاخره‌ای از ایشان در اثنای متون

ادبی باقی باشد. با وجود این، مبانی عمل تفاخر ثابت و مشترک است. مفاخره‌گر در هر حالت، از موضع تواضع سخن نمی‌گوید. نوعی احساس و ادعای یگانگی بلامنازع در پس ذهن مفاخره‌گر نشسته است که مستقیم و غیرمستقیم وجود دیگری را بر نمی‌تابد. حتی حکیم گوشه‌نشین و آرامی چون نظامی گنجوی (۱۳۶۲: ۲۵۶)، هنگامی که زبان به مفاخره می‌گشاید، همین لحن ناسازگارانه و مدعیانه را ابراز می‌کند:

به ولایت سخن در، که مویدالکلامم نزده کسی به جز من، در صاحب‌القرانی
حرکات اختران چه؟ منم اصل و او طفیلی طبقات آسمان چه؟ منم آب و او اوانی
به قیاس شیوه من که نتیجه نو آمد همه طرزهای تازه کهن است و باستانی

اما در این مفاخره با تمام استعداد مطلق که مفاخره‌گر حائز آن است، ادعایی دیده نمی‌شود که شنونده فرضی را از خود دور کند، هر چه هست مستند است به قول مستقیم نبی (ص) که در قالبی متواضعانه عرضه شده است. این تواضع بیش از آنکه برخاسته از محتوای کلام باشد، نتیجه قالب‌دهی ویژه‌ای است که نویسنده در پرداخت متن به آن متوسل شده است و در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت.

تمام گزاره‌ها معرفتی و معنوی‌اند و از زمره‌ای هستند که جز شخص رسول اکرم (ص) گوینده دیگری نمی‌توانست داشته باشد. البته صرف وجود چنین کیفیتی ارتقای ویژه‌ای به مفاخره می‌بخشد اما متن به گونه‌ای سامان داده شده است که حضور خداوند در پس تمام گزاره‌های آن احساس می‌شود. گویی این مفاخره، با آن آغاز بشکوه و استوار و با این پایان‌بندی متواضعانه و شگفت، روایت دیگری است از آنکه جامی (۱۳۸۲: ۲۹۷) بر داستان دیدار و گفتگوی شمس و مولانا افزوده است: «مصطفی را صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ استسقای عظیم و تشنگی در تشنگی بود و سینه مبارکش به شرح آلم نَشْرَح لَكَ صَدْرَكَ از انشراح، اَرْضُ اللهُ وَاسِعَةً گشته بود، لاجرم دم از تشنگی زد و هر روز در استدعای زیادت‌ی قربت بود.» اینکه مفاخره‌ای بتواند خواننده احتمالی را با مفاخره‌گر هم‌دل سازد، توفیقی است که مشمول هر مفاخره‌ای نمی‌شود.

۳-۲ تحلیل زبانی مفاخره از زبان پیامبر (ص)

در شعر کلاسیک، بیت واحد بررسی‌های زبانی است و یک بیت می‌تواند به یاری جایگزینی واژه‌ای به جای واژه‌ای دیگر حیثیتی ادبی بیابد. این امر از شدت بداهت نیاز به

شاهد مثال ندارد. حتی شعرهای نیمایی و نو نیز گاه تنها به مدد یک استعاره که سایه خود را بر کلیت متن گسترده است، شأن ادبی می‌یابند، اما نشر از این گونه نیست. هر واژه یا نشانه‌ای نهایتاً جمله مبدأ خود را پوشش می‌دهد. در نتیجه خصیصه‌ای زبانی که شامل تمامیت قطعه‌ای منشور شود، البته کمیاب است. با این وجود مفاخره مورد نظر از سه مؤلفه زبانی منسجم و شامل زیر برخوردار است.

۳-۲-۱ نبود اغراق

نگاه بزرگنمایانه به خویش، در ذات مفاخره نهفته است. خواننده مفاخره پیشاپیش این انتظار را دارد که با متنی خودستایانه مواجه خواهد بود. در نتیجه «اغراق» از ابزارهای اصلی مفاخره نویسی است. اهمیت اغراق در شکل‌گیری مفاخره تا حدی است که نفس اغراق و شاعرانگی آن را از علل گرایش به مفاخره دانسته‌اند (نک. امیری خراسانی، ۱۳۸۳: ۳۵).

صفا (۱۳۵۷، ج ۱: ۳۱) توضیح ویژه‌ای در باب کارکرد اغراق ارائه داده و نوشته است: «اغراق شاعرانه نزد قدما آنچه را موضوع وصف می‌شده است، تبدیل می‌کرده به امری کلی، عام و مجرد، تقریباً چون مُثُل افلاطونی». این دقیقه مهمی است که در هیچ یک از دیگر منابع در باب اغراق نیامده است. اکنون مبتنی بر همین نکته ظریف به واکاوی علت عدم کارکرد این آرایه محوری در شکل‌گیری زبانی مفاخره بالا می‌نگریم.

مفاخره گر این قطعه از بزرگنمایی بی‌نیاز است، چرا که خود بزرگ‌ترین است. مفاخره نویسی نیز ارزشی نمی‌یابد که اسناد آن به مفاخره‌گر، مشمول حکم اغراق شود. چنین است که گفتن سخنانی که برای همگان، در وجه مطلق، حتی با بالاترین درصد اغراق، غیرقابل تصور و ناممکن است، برای برگزیده‌ای چون مصطفی (ع) سخنی عادی (و البته موجب فخر) به شمار می‌آید. همچنین هنگامی که علی (ع) نیز در خطبه معروف خویش می‌گوید: «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۴: ۶۸) آشکارگی مفاخره موجب نمی‌شود کسی حضرت را به اغراق منسوب کند. پس وجود اغراق و میزان آن در مفاخره به جایگاه حقیقی گوینده نیز وابسته است، چنانکه در این مفاخره، آن را به کلی غایب می‌بینیم.

اگر از منظری دیگر نیز بنگریم، اغراق و درجات خفیف‌تر و شدیدتر آن، یعنی مبالغه و غلو، در نهایت متناسب با اقتضانات جهان مادی و ضدیتی که با آن دارند، تعریف

می‌شوند؛ امکان و عدم امکان عقلی و عادت‌ی وصف که منجر به بزرگنمایی می‌شود (نک). شمیسا، ۱۳۹۵: ۹۵)، مباحثی مطلقاً مادی‌اند، حال آنکه محتوای این مفاخره تماماً راجع به امور معنوی و معرفتی است. اساساً شأن مفاخره‌گر این قطعه، اجل از آن است که محدود به ارزش‌های زمینی و برتری‌های عمومی شود. به تعبیر سعدی (۱۳۸۲: ۷۳۶):

عرصه گیتی مجال همت او نیست روز قیامت نگر مجال محمد
همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد تا بدهد بوسه بر نعال محمد

بنابراین طبیعی است که اغراق با تمام اهمیتی که در شکل‌گیری مفاخره دارد، در متن این مفاخره ویژه غایب باشد.

۳-۲-۲ تضمین

اقتباس از آیات و احادیث از ویژگی‌های سبکی و برجسته نثر فارسی در قرن‌های ششم و هفتم است. «بعضی از نویسندگان، به حدی در این زمینه به مبالغه و افراط گراییدند که گاه معانی و عبارات فارسی تنها برای پیوستن ترکیبات عربی به رشته کلام ابداع می‌شد» (خطیبی، ۱۳۶۶: ۲۰۰). طبعاً آثار عرفانی این دوره نیز، علاوه بر پیروی از مختصات سبک رایج دوران، بنابر محتوای اثر، گرایش هر چه بیشتری به تضمین آیات و احادیث داشته‌اند. البته خطیبی معتقد است که این تضمین‌ها «اگر از رشته عبارت برداشته می‌شد، پیوند معانی نمی‌گسیخت و عبارت ناقص و ناتمام و یا مشوش به نظر نمی‌آمد» (همان: ۲۰۸). اما این داوری چه بسا در مورد عبارات عربی و تضمین‌شده مرصادالعباد صادق نباشد چرا که این استشادات به تعبیر صفا (۱۳۶۹، ج ۳، ب ۲: ۱۱۹۳) طبیعت کار نجم‌الدین رازی است.

احادیث منقول از رسول اکرم (ص) هویت این مفاخره محسوب می‌شوند. محتوای تمام جمله‌های مفاخره‌نویس از درون جمله‌های روایت‌شده از مفاخره‌گر اخذ شده است. در ظاهر، نویسنده اول کلام مفاخره‌آمیز را به قلم آورده و سپس گفته خود را مستند به روایت کرده، لیکن در اصل معنای ابتدایی از همین روایات در ذهن او شکل گرفته‌است. چنین آمیختگی‌ای در دیگر نعت‌هایی که برای رسول اکرم (ص) سروده شده‌اند، نیز دیده می‌شود، برای نمونه از عطار نیشابوری (۱۳۵۸: ۱۹):

هم رحمت عالمی ز ما ارسلناک هم مایه آفرینشی از لولاک
حق کرده ندا به جانت ای گوهر پاک! لولاک لنا لما خلقت الافلاک

اما حق این است که نجم رازی این عبارات را در نسج کلام بافته است. به گونه‌ای که اگر این عبارات‌ها نباشند، چیزی از معنا، ساختمان دستوری، زیبایی لفظ و استحکام مفاخره‌ای متن کم می‌شود. شاید دشوار بتوان نمونه دیگری یافت که آرایه تضمین تا این حد با مبانی فکری کلام در هم بافته باشد. نقش آفرینی این عبارات در ساختمان دستوری و معنایی مفاخره در بخش بعدی بررسی خواهد شد.

۳-۲-۳ قالب‌مندی دستوری متن

مفاخره‌گران در صدد ارائه پی‌درپی اطلاعاتی در مورد خویش هستند و نیازی به توضیح بیشتر نمی‌بینند. در اغلب مفاخرات، نوعی اضطراب در القای سلسله مدعیات دیده می‌شود، نه تلاشی در جهت اقناع مخاطب واقعی یا خیالی. این اصل مبنایی در مورد مفاخره‌نویسی منجر شده است که جملات مفاخره‌ها غالباً به جانب خبری بودن از نظر علم معانی و ساده بودن از نظر دستور زبان میل کنند. لیکن در این مفاخره بدیع، این اصل را واژگونه می‌بینیم؛ جملات شرطی و ساختمان مرکب جملات این مفاخره مؤلفه‌زبانی چشمگیری است که به نظر می‌رسد علت آن را باید در اصل محتوایی «لحاظ آداب عبودیت» جست. در این قطعه، مفاخره‌گر بی‌پروایانه سخن نمی‌گوید زیرا از او نمی‌سزد که سخنانی بی‌اساس از قسم مفاخره زیر عنوان دارد:

همه عالم فدای ما باشد	هر چه باشد برای ما باشد
فقر ما تاج سلطنت بخشد	شاه عالم گدای ما باشد
بود و نابود صورت و معنی	از فنا و بقای ما باشد
قبله عاشقان و سرمستان	در خلوت‌سرای ما باشد
لذت عمر جاودان یابد	هر که او مبتلای ما باشد

(شاه نعمت‌الله ولی، ۱۳۷۲: ۲۵۸)

آوردن جملات شرطی معرفتی که در آن‌ها «دانش به صدق فرض بیان‌شده در بند شرط، شرط کافی برای نتیجه‌گیری صدق گزاره بیان‌شده در جواب شرط است» (عموزاده و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۴۲-۲۴۱)، هم لحن مدعیانه را از متن مفاخره زدوده است و هم احاله امتیاز به کانون دیگری را که خداوند باشد، ممکن می‌سازد. نگاهداشت این قالب، کیفیت ویژه‌ای به بخش اعظم مفاخره بخشیده است.

در این مفاخره، شش جملهٔ مرکب چهار فراکردی وجود دارد که از الگوی زیر پیروی می‌کنند:

«(اگر) ... پیرو ۱...، بخش اول پایه (که) ... پیرو ۲...، بخش دوم پایه (که) ... پیرو ۳...»

در تمام این شش جمله، نخست شرطی مطرح می‌شود:

- «اگر در فطرت اولی بُود.»

- «اگر بر دشت قیامت باشد.»

- «اگر در مقام شفاعت جویی.»

- «اگر به پیشروی و پیشوایی صراط گویی.»

- «اگر به صاحب‌منصبی صدر جنت خواهی.»

- «اگر به سروری عاشقان و مقتدایی مشتاقان نگری.»

سپس ادعای اصلی مفاخره، در جایگاه پایهٔ جمله مطرح می‌شود:

- «اول نوباوه‌ای ... من بودم.»

- «اول گوهر ... من باشم.»

- «اول کسی ... من باشم.»

- «اول کسی ... من باشم.»

- «اول کسی ... من باشم.»

- «اول عاشق صادق ... من باشم.»

تجزیهٔ جمله به فراکردها نشان می‌دهد که اتفاقاً جمله‌های پایه نقش چندانی در آراستن جمله‌های این مفاخره ندارند، بلکه این پیروها هستند که کلام را چنین رنگین نشان می‌دهند.

نکتهٔ جالب توجه این است که در این قطعه، هستهٔ نهادهای جمله‌های پایه (نوباوه‌ای، گوهر، کسی، کسی، کسی و عاشق) تا حدودی بی‌طرف هستند و این صفات‌های تاویلی‌اند که به این عناصر هویت مفاخره‌آفرین داده‌اند:

- «بر شجره فطرت پدید آید.»

- «سر از صدف خاک برآرد.»

- «غرقه گشتگان دریای معصیت را به شفاعت دستگیری کند.»

- «قدم بر تیزنای صراط نهد.»

- «بر مشاهده او در بهشت گشایند.»

- «دولت وصال معشوق یابند.»

نیرومندترین بخش این جملات، از جمیع جهات، در پیروهای سوم که نقش قید علت دارند، نهفته است:

- (که) ... «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي.»

- (که) ... «أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنَشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

- (که) ... «أَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَ مَشْفَعٍ.»

- (که) ... «أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجُورُ الصِّرَاطَ.»

- (که) ... «أَنَا أَوَّلُ مَنْ يُفْتَحُ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ.»

- (که) ... «أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَتَجَلَّى لَهُ الرَّبُّ.»

این جمله‌ها در ظاهر علت تقویت کننده ادعاهای پیشین‌اند، اما در اصل، بار ذهنی و زبانی کلام را به دوش می‌کشند. دست‌یابی به چنین قالب منسجمی به یاری ظرفیت‌های نثر حاصل شده است، تکرار قالب دستوری در نظم (بیش از یک یا دو بیت)، نه تنها چندان مقدور نیست، بلکه مطلوب نیز نیست و ملال‌آور تلقی می‌شود، لیکن در نثر برای خود جایگاهی دارد. مفاخره‌گر، پس از توصیف خویش، گویی به آغاز باز می‌گردد و خود از خویش شگفت‌زده می‌شود، از اینکه چگونه با این جایگاه، همچنان «من» و «منیت» از او دور است. نویسنده از زبان رسول اکرم (ص) با کمترین الفاظ، وسیع‌ترین و نافذترین بخش مفاخره را پرداخته است:

- «این همه من باشم.»

برای نسبت دادن خود به چیزی با بار ارزشی بالا، ممکن نبود ترکیبی شامل و در عین حال، مبهم‌تر از «این همه» انتخاب شود. اما این مقدار از ابهام برای جایگاه رسالت (از منظر مفاخره‌نویس) کافی نبوده است و با جمله‌ای که در نحو عربی «جمله حالیه» نامیده می‌شود، هم بر ابهام این پایان‌بندی افزوده و هم تمام «من»های پیشین را به حالت تعلیق در آورده است:

- «مرا خود، من، من نباشم.»

والاثرین جایگاه و بیشترین ظرفیت از مفاخره‌گر و بیشترین ارادت و سخته‌ترین لفظ از مفاخره‌نویس، دست به دست هم داده و این قطعه را به یکی از نمونه‌های اعلای مفاخره تبدیل کرده‌اند که شاید نظیر آن در مجموع آثار منظوم و منثور یافت نشود.

۴- نتیجه‌گیری

اینکه کسی از زبان شخصیت بی‌بدیلی چون پیامبر اسلام (ص) به توصیف ایشان پردازد، لزوم توجه به مفاهیم و عناصر زبانی دخیل در ساختمان این مفاخره فرضی و ویژه را افزایش می‌دهد. مطابق با انتظار اولیه، این مفاخره در فضایی آشکارا منحصر به فرد و متفاوت از تمام مفاخرات مرسوم ادب فارسی شکل یافته است؛ بی‌توجهی به غیر از سر استغنائی مفاخره‌گر، اتکا و انحصار تمامی مفاهیم به جایگاه یگانه معنوی و معرفتی پیامبر (ص) و حفظ آداب کلام عابدانه و ارجاع مضمرا اما موثر تمام ارزش‌های مثبت مفاخره به ذات الهی از جمله مهم‌ترین جوانب امتیاز محتوایی این مفاخره است. همچنین غیاب اغراق (در مقام شناخته‌شده‌ترین خصیصه مفاخره) به سبب توجه به امور معنوی و هاضمه وسیع معرفتی رسول اکرم (ص)، در هم تنیدگی مبنایی و صوری تضمین احادیث منقول از نبی اکرم (ص)، و در نهایت قالب‌مندی دستوری غالب جملات متن در ساختار جملات مرکب با سه فراکرد شرطی، وصفی و علی چشمگیرترین مؤلفه‌های زبانی ممتاز این مفاخره بی‌سابقه و خوش ساخت هستند.

فهرست منابع

- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۷). *از این اوستا*، چاپ ۱۶، تهران: زمستان.
- امیری خراسانی، احمد (۱۳۸۳). *مفاخره در شعر فارسی*، چاپ ۱، کرمان: دارالهدی.
- باباطاهر (۱۳۸۳). *دوبیتی‌های باباطاهر*، با مقدمه مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ ۱، قم: نگاران قلم.
- بروستر، اسکات (۱۳۹۵). *شعر غنایی*، ترجمه رحیم کوشش، چاپ ۲، تهران: سبزان.
- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان (۱۳۶۰). *شرح شطحیات*، تصحیح و مقدمه هانری کرین، چاپ ۱، تهران: طهوری.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۸۲). *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ ۴، تهران: اطلاعات.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۴، شماره ۳۱، زمستان ۱۴۰۱ / ۱۱۷

- حسینی طهرانی، سید محمد حسین (۱۴۲۳). *الله‌شناسی*، چاپ ۳، مشهد: علامه طباطبایی.
- خطیبی، حسین (۱۳۶۶). *فنّ نثر در ادب فارسی*، چاپ ۱، تهران: زوآر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۳). *بحر در کوزه*، چاپ ۱۵، تهران: علمی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۲). *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ ۷، تهران: ققنوس.
- شاه نعمت‌الله ولی، سید نورالدین (۱۳۷۲). *دیوان شاه نعمت‌الله ولی*، مقدمه سعید نفیسی و حواشی م. درویش، چاپ ۷، تهران: جاویدان.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۴). *در هرگز و همیشه انسان*، چاپ ۱، تهران: سخن.
- شمس تبریزی، محمد بن علی (۱۳۷۷). *مقالات شمس*، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۵). *نگاهی تازه به بیان*، ویرایش ۳، چاپ ۶، تهران: میترا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۷). *گنج سخن*، چاپ ۶، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*، چاپ ۷، تهران: فردوس.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۵۸). *مختارنامه*، تصحیح و مقدمه و حواشی از محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ۱، تهران: توس.
- عطار، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۸). *الهی‌نامه*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ۵، تهران: سخن.
- عموزاده، محمد و قادری نجف‌آبادی، سلیمان و رضایی، والی (۱۳۹۸). «اواکاوای شناختی - کاربردشناختی جملات شرطی در زبان فارسی»، *جستارهای زبانی*، سال ۱۰، شماره ۶، صص ۲۳۳-۲۶۰.
- گنجوی، نظامی (۱۳۶۲). *دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی*، مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، چاپ ۵، تهران: فروغی.
- منوچهری دامغانی، احمد بن قوس بن احمد (۱۳۳۸). *دیوان منوچهری دامغانی*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ ۲، تهران: زوآر.
- مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۶). *فیه ما فیه*، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چاپ ۳، تهران: نگاه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۳). *کلیات شمس تبریزی*، مطابق نسخه تصحیح بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چاپ ۳، تهران: صدای معاصر.

۱۱۸ / تحلیل محتوایی و زبانی مفاخره‌ای بدیع از پیامبر (ص) ... / شهلازاده و ...

نجم رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۰). *مرصاد العباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، چاپ ۹، تهران: علمی و فرهنگی.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۸). *اقبال‌نامه*، تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، چاپ ۱۰، تهران: قطره.

نهج‌البلاغه (۱۳۷۴). ترجمه اسدالله مبشری، چاپ ۸، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

References

- Amirie Khorasani, A. (2004). *Mofaxere dar She're Farsi*. 1th ed. Kerman: Darowlhowda.
- Amuzade, M. Gaderie najafabadi, S. Rezai, V. (2019). "A Cognitive and Pragmatic Analysis of Persian Conditionals". *Jostar haye zabani*. 10. 6: 233-260.
- Attar, M. (2009). *Elahiname*. Edited by M, Shafi'ie kadkani. 5th ed. Tehran: Soxan.
- Attare neyshaburi, F. (1980). *Moxtarname*. Edited by M. Shafi'ie kadkani. 1th ed. Tehran: Tus.
- Axavane Sales, M. (2008). *Az In Avesta*. 16th ed. Tehran: Zemestan.
- Baqlie shirazi, R. (1981). *Sharhe Shatahiyyat*. Edited by H. Corbin. 1th ed. Tehran: Tahuri.
- Baba Taher. (2004). *Baba Taher's 2-coupleted*. Edited by M. Elahie Qomshei. 1st ed. Qom: Negaran qalam.
- Brewster, S. (2016). *Lyric Poetry*. Translated by R, kushesh. 2th ed. Tehran: Sabzan.
- Ganjavi, N. (1983). *Divane Qasayed va Qazaliyyate Nezamie Ganjavi*. Edited by S, nafisi. 5th ed. Tehran: Furuqi.
- Hoseynie tehrani, M. (2003). *Allahshenasi*. 3th ed. Mashhad: Allame tabatabai.
- Jami, N. (2003). *Nafahat-owl-Ons men Hazarat-owl-Gods*. Edited by H. Corbin. 4th ed. Tehran: ettela'at.
- Manuchehrie Damqani, A. (1959). *Divane Ostad Manuchehrie Damqani*. Edited by M. dabir siyaqi. 2th ed. Tehran: Zavvar.
- Mowlana, J. (2007). *Fihe Ma Fih*. Edited by B. fowruzanfar. 3th ed. Tehran: Negah.
- Mowlavi, J. (2004). *Kowlliyate Shamse Tabrizi*. Edited by B. fowruzanfar. 3th ed. Tehran: Sedaye mow'aser.
- Nahjowlbalaqe*. (1995). Tr. by A. mobasheri. 8th ed. Tehran: Nashre farhange eslami.
- Najme razi, A. (2001). *Mersadowlebad*. Edited by M. Riyahi. 9th ed. Tehran: Elmi va farhangi.
- Nezami, E. (2019). *Eqbalname*. Edited by H. vahide dastgerdi. 10th ed. Tehran: Qatre.
- Sa'di, M. (2003). *Kowlliyate Sa'di*. Edited by M. Furuqi. 7th ed. Tehran: Gognus.
- Safā, Z. (1979). *Ganje Soxan*. 6th Ed. Tehran: Tehran University.

- _____ (1990). *Tarixe Adabiyyat dar Iran*. 7th ed. Tehran: Ferdows.
- Shafi'ie kadmeh, M. (2015). *Dar hargez va hamisheye ensan*. 1th ed. Tehran: Soxan.
- Shamisa, S. (2016). *Figures of Speech: A New outline*. 6th ed. Tehran: Mitra.
- Shamse tabrizi, M. (1998). *Maqalate Shamse Tabrizi*. Edited by M. Mowvahhed. 2th ed. Tehran: Xarazmi.
- Shah ne'matowllah-e vali, N. (1993). *Divane Shah Ne'matowllah-e Vali*. Edited by S. nafisi. 7th ed. Tehran: Javidan.
- Xatibi, H. (1987). *Fanne Nasr dar Adabe Parsi*. 1th ed. Tehran: Zavvar.
- Zarrinkub, A. (2014). *Bahr dar Kuze*. 15th ed. Tehran: Elmi.



The Content and Language Analysis of a Unique Boasting by the Prophet Mohammad (pbuh) Narrated by Najmeddin Razi¹

Ali Shahlazadeh²
Mir Jalil Akrami³

Received: 2022/09/27

Accepted: 2022/12/21

Abstract

The unpredictability of various forms of lyric literature, which is rooted in the limitless manifestations of human emotions, reinforces this thought that in the corner of various works, there is a possibility of emergence of a new and even unknown example of this type of literature in one of its many sub-branches. One of these possible examples is an original boasting written by Najmeddin Razi from the words of the Holy Prophet Mohammad. All aspects of the content and language of the mentioned piece have naturally been affected by the unique position of the boaster. The writing ability and the deep devotion of the author of *Mersad ol-Ebad* undoubtedly added to the impact of this hypothetical boasting. In this article, while extracting and introducing this special piece, the content and linguistic components that make this boasting stand out compared to other common boastings in Persian literature will be presented and analyzed considering the unprecedented centrality of its high-ranking speaker, the Holy Prophet Mohammad (pbuh).

Keywords: Prophet (pbuh), Lyric literature, Boasting, Najmeddin Razi, *Mersad ol-Ebad*.

1. DOI: 10.22051/jml.2022.41872.2404

2. PhD student of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran. alishahlazadeh1370@gmail.com

3. Professor of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran. m-akrami@tabrizu.ac.ir

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997